

# این دنیای درهم برهم و دیوانه

ادواردو گالثانو  
برگردان: رضا اسپیلی



سخنرانی نویسنده در پنجاهمین سالگرد انتشار ماهنامه‌ی لوموند دیپلماتیک، ۸ می ۲۰۰۴.

## چیستان

چه چیز جمجمه‌ی مردگان را به خنده وامی دارد؟  
نویسنده‌ی جوکهایی که نویسنده‌شان معلوم نیست کیست؟ پیرمردی که جوکها را می‌سازد و در جهان  
می‌پراکندشان کیست؟ در کدام غار پنهان شده؟ چرا نوح پشه‌ها را به کشتی‌اش راه داد؟ آیا سن فرانسوای  
اسیزی هم پشه‌ها را دوست می‌داشت؟  
مجسمه‌هایی که پایین کشیده می‌شوند آیا به همان تعداد مجسمه‌هایی هستند که سر جایشان می‌مانند؟  
اگر تکنولوژی ارتباطات هرچه پیشرفته‌تر می‌شود پس چرا ما روز از پس روز کتر و کورتر می‌شویم؟  
چرا هیچ‌کس، نه حتی خدا، از آنچه متخصصان علم ارتباطات می‌گویند سر درنمی‌آورد؟  
چرا کتاب‌های آموزش سکس تمام اشتیاق به سکس کردن را تا مدت‌ها در آدم کور می‌کنند؟  
در جنگ‌ها، چه کسی سلاح می‌فروشد؟

## منظر

۱

از نگاه جغد و خفاش و آدم بوهمی‌وار و دزد، غروب موقع صبحانه خوردن است.  
باران برای جهانگرد یک چیز لعنتی و برای کشاورز خبری خوب است.  
از منظر بومی‌ها، توریست‌ها عجیب‌اند.  
از منظر سرخپوستان جزایر کاراییب، کریستف کلمب، با کلاه پردارش و شال محمل قرمزش طوطی‌یی بوده  
با ابعادی که قبل از آن هرگز دیده نشده بوده است...

۲

برای جنوبی‌ها، تابستانِ شمال زمستان است.  
برای کرم، بشقابِ اسپاگتی عیش است.  
گاو مقدس هندوها، همیرگر بزرگ دیگران است.  
به نظر هیپوکرات، گالین، ممونیدس و پاراسلس بیماری‌یی به نام سوءهاضمه وجود داشته اما بیماری‌یی به  
نام گرسنگی نه.

## ۳

از منظر شرقِ جهان، روزِ غرب شب است.

در هند هر که عزادار است سفید به تن می‌کند.

در اروپای عتیق سیاه، رنگ زمین حاصل‌خیز، رنگ زندگی و سفید رنگ استخوان، رنگ مرگ بوده است.

بر اساس نظر پیران فرزانه‌ی منطقه‌ی چوکو در کلمبیا، آدم و حوا سیاه بوده‌اند و هابیل و قابیل هم. چون قابیل به ضربتی برادرش را بکشت، خشم خدا غریدن گرفت. قاتل در محضر خشم خداوندی از بیم گناه رخ بیاخت؛ رنگ باخت و رنگ باخت چنان‌که تا پایان روز یکسر سپید شد. ما سفیدپوستان همه پسран قابیل هستیم.

...

## ۴

اگر قدیسانی که انجیل را نوشته‌اند زن می‌بودند، شب نخستین مسیح چگونه سپری می‌شد؟ این قدیسان زن حکایت می‌کردند که یعقوب قدیس آن موقع تلخ‌مزاج بود. او تنها کسی بود که وقتی مسیح تازه‌زاد در گهواره‌ی نئین‌اش می‌درخشید بدخلق به نظر می‌رسید. همه لبخند به لب داشتند: مریم باکره، فرشتگان کوچک، گوسفندها، بزها، گاو، الاغ، جادوگران از شرق آمده، و ستاره‌ی که آنها را به بیت‌الحمد راه نمایاند. همه خوش بودند مگر یک تن: یعقوب قدیس که اخم‌آلود زیر لب زمزمه می‌کرد: «من دختر می‌خواستم».

### حق هذیان‌گویی

هزاره‌ی می‌رود، هزاره‌ی دیگری می‌آید.

زمان محدوده‌ی را که برایش ساخته‌ایم تا بپنداشیم که تحت فرمان ماست به سخره می‌گیرد، اما همه این مرز را خوش می‌دارند و از آن در هراس‌اند.

فرصت مناسبی است که سخنرانان با کلام آتشین از سرنوشت بشر بگویند و پیام‌آوران غصب خداوند پایان جهان و متلاشی شدن همه‌چیز را اعلام کنند، اما زمان با دهان دوخته، در جاودانگی و راز و رمز راه می‌پیماید. راستش هیچ‌کس مقاومت نمی‌کند: زمان هر اندازه هم که خودکامه باشد آدمی این وسوسه را دارد که بپرسد آینده چگونه خواهد بود. اما کسی چه می‌داند؟ تنها یک چیز قطعی است: ما آدم‌های سده‌ی گذشته‌ایم و بدلتر، هزاره‌ی گذشته.

با این‌همه، اگر نمی‌توانیم آینده را [به درستی] تصور کنیم، دست‌کم حق داریم آن را آن‌طور که آرزومندیم در تخيیل‌مان بپوریم.

سازمان ملل در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۷۶ فهرست بلندبالایی از حقوق بشر را تدوین کرد اما اکثریت بزرگی از انسان‌ها حقی ندارند مگر دیدن، گوش کردن و خفه شدن.

و چه می‌شود اگر حق هیچ‌گاه خواسته‌نشده را طلب کنیم: حق رؤیا داشتن را؟ و چه می‌شود اگر مدتی هذیان بگوییم؟

### آرمان شهر

بیایید چشمانمان را به جای فراتر از سیاه‌روزی بدوزیم تا دنیای دیگری را شدنی فرض کیم. دنیای دیگری که در آن:

هوا خالی از سموم است مگر آن سمومی که از هراسها و از شور و شوق انسان بیایند؛  
در خیابان سگها ماشینها را زیر بگیرند؛  
اتوموبیلها آدمها را راه نبرند، کامپیوترا آدمها را برنامه‌نویسی نکنند، فروشگاه‌های زنجیره‌ی آدم‌ها را نخرند، تلویزیون‌ها آدم‌ها را نگاه نکنند؛  
تلویزیون دیگر مهمترین عضو خانواده نباشد و با آن مثل اتو یا ماشین رختشویی رفتار شود؛  
آدم‌ها برای زندگی کردن کار کنند نه اینکه برای کار کردن زندگی کنند؛  
در قانون کیفری مجازات حماقت در نظر گرفته شود تا کسی را که برای مالک بودن یا بردنه بودن زندگی  
می‌کند و نه به راحتی برای زیستن – آنچنان‌که پرنده می‌خواند بی‌آنکه بداند یا چنان‌که کودک بازی می‌کند  
بی‌آنکه بداند – محاکمه کند؛  
دیگر جوانانی را که از خدمت سربازی تن می‌زنند زندان نمی‌کنند، بلکه آنها را که خواستار آن‌اند به زندان  
می‌اندازند؛  
اقتصاددانان دیگر سطح زندگی را با سطح مصرف نمی‌سنجند و کیفیت زندگی را با داشتن هرچه بیشتر  
چیزها؛

سرآشپزها نمی‌پندارند که خرچنگ‌ها دوست دارند زنده‌زنده در آب جوش بپزند؛  
تاریخ‌دانها نمی‌پندارند که کشورها از تسخیر شدن شادمان خواهند بود؛  
سیاست‌مداران گمان نمی‌کنند که فقرا از شنیدن وعده و عیدها سیر و شاد می‌شوند؛  
نحوت دیگر فضیلت دانسته نخواهد شد و هیچ‌کس کسی را که توان خنده‌یدن به خودش نداشته باشد جدی  
نخواهد گرفت؛  
مرگ و پول قدرت معجزآسایشان را از دست خواهند داد و مردن و ثروت یک آدم بی‌لیاقت را تبدیل به  
مردی بزرگ نمی‌کنند؛  
هیچ‌کس قهرمان یا کودن دانسته نمی‌شود به این خاطر که کاری را کرده که تشخیص داده درست است به  
جای اینکه کاری را کرده باشد که تشخیص داده به سودش است؛  
دیگر جهان به جای آنکه عرصه‌ی جنگ با فقرا باشد، جای جنگ با فقر خواهد بود، و صنعت اسلحه‌سازی  
چاره‌ی نخواهد داشت مگر اعلام ورشکستگی؛  
نه غذا تجارت خواهد بود و نه ارتباطات بازارگانی، بلکه غذا و ارتباطات از زمرة حقوق بشر خواهند بود؛  
هیچ‌کس از گشتنگی نخواهد مرد، چون هیچ‌کس از سوء‌اضممه نخواهد مرد؛  
با کودکان خیابان مثل اشغال رفتار نخواهد شد چون اصلاً کودک خیابانی وجود نخواهد داشت؛  
با کودکان ثروتمند مانند پول رفتار نخواهد شد چون دیگر کودک ثروتمندی وجود نخواهد داشت؛  
آموزش مزیت کسی نخواهد بود که توانایی پرداختش را دارد؛  
پلیس با کسی که نمی‌تواند بخردش خشونت نمی‌کند؛  
عدالت و آزادی خواهاران دولتی سیامی محاکوم شده به جدایی، از نو به هم می‌رسند، دوشادوش؛  
زنی سیاهپوست رئیس‌جمهور برزیل می‌شود، زن سیاهپوست دیگری رئیس‌جمهور ایالات متحده، یک  
سرخپوست در گواه‌الا و سرخپوست دیگری در پرو حکومت خواهند کرد؛  
در آرژانتین، مادران آشفته‌حال میدان می‌نمونه‌ی سلامت روانی معرفی خواهند شد، چون‌که در زمان عفو  
اجباری به فراموشی تن ندادند؛  
مادر مقدس ما، کلیسا، خطاهای الواح موسی را اصلاح خواهد کرد و فرمان ششم فرمان گرامی داشتن تن  
خواهد بود؛

کلیسا فرمان دیگری را که خدا یادش رفته بدهد، دیکته خواهد کرد: «طبیعت را دوست بدار که جزئی از آن هستی»؛

بیابان‌های زمین و بیابان‌های روح دوباره سرسبز خواهند شد؛  
نومیدان امیدوار و ازدست‌رفتگان یافته خواهند شد، چراکه آنها کسانی‌اند که از فرط امیدواری ناامید و از

فرط جست‌وجو ناپدید شده‌اند؛

ما هم میهنان و معاصرانِ همه‌ی خواهندگان عدالت و زیبایی خواهیم بود هرکجا که به دنیا آمده باشند یا  
هر زمان که زیسته باشند بدون کوچکترین اهمیتی به مرزهای جغرافیایی یا زمانی؛  
کمال مزیت حوصله‌سربِ خدایان باقی خواهد ماند، اما در این دنیا درهم برهم و دیوانه هر شب را چنان  
خواهیم زیست که گویی شام واپسین خواهد بود و هر روز را چنان که گویی روز نخستین.